



مخبره تصویری باشکوه از زنانگی به جهان

حالا که هشتاد و چند شب از داستان مقاومت خیره کننده این سرزمین می‌گذرد و چشم دنیا مات و مبهوت این خیزش عظیم آن هم در بحبوحه جنگ و مشکلات اقتصادی مانده است، دیگر مطمئن یک نفر خانه به خانه چرخیده و به همه زن‌های این دیار خبر داده که دنیا دست آنهاست، درست مثل گهواره کودکی که در دست سادش تاب می‌خورد و آرام می‌گیرد، بعد آنها مثل من به خودشان آمده‌اند و فهمیده‌اند برای آنکه زندگی در رگ‌های وطن وول بخورد باید لحظه به لحظه تاب‌آوری و مقاومت و امید را به آن تزریق کرد و هیچ چیز مثل یک انقلاب زنانه نمی‌تواند از پس این امر مهم بر بیاید. بعد هر جایی که بودند مأموریتشان را شروع کردند. در خانه برای بچه‌هایشان پرچم کشیدند و آنقدر برایشان از اسطوره‌ها گفتند که کودکان خردسال و نوجوانانشان هر کدام به اندازه یک رستم تهنتمن جگر شیر پیدا کردند و به جای ترسیدن، شب‌ها در خیابان برای دشمن رجز خواندند. | صفحه ۹



روایتی از حضور میدانی زنان و کودکان از ابتدای جنگ رمضان تا امروز

۸۰ روز حماسه زنان در میدان



دکتر مرزیه نفیسی
استاد دانشگاه:



محمد سعید عبداللهی
عضو هیئت علمی پژوهشکده زن و خانواده:



ابوالفضل اقبالی
پژوهشگر مطالعات زنان و خانواده:



حسنا افشاری
روانشناس کودک:

جنگ را به پیروزی رسانده است بانوی ایرانی همواره با مقاومت خود

زنان ایران در مواجهه با بحران‌ها بسیار توانمند هستند

خانه و خیابان در حماسه حضور زنان به هم پیوند خورد

حضور کودکان در میدانی شهر روحیه مدافعان را دوجندان می‌کند

این ستون‌های استوار میدان

غذا را آماده می‌کند، تکالیف بچه‌ها را سر و سامان می‌دهد و آنها را ترغیب می‌کند که در صورت اتمام درس‌ها، شب به جمع خواهند رفت. می‌داند که به عنوان یک زن، برای رفتن به میدان اول باید میدان خانه را در آرامش و امنیت نگه دارد. همسر از راه می‌رسد. با چای به استقبال او می‌رود. سریع بساط شام را می‌چیند تا حوالی ساعت ۸:۳۰ تا ۹ بتوانند مثل همه این ۸۰ شب به میدان بروند. اگر او نباشد... همه می‌دانند اگر او نباشد و همه کسانی که شبیه او هستند نباشند، جمعیت میدانی کم و کمتر می‌شود. این یک بانوی ایرانی است که نظم ذهنی و زندگی او توانسته تجمعات میدانی را سرپا نگه دارد. او ستون استوار این میدان است. اوست که توانسته همسر را راهی و ترغیب و تشویق برای رفتن به میدان کند. چیزی که همه باور دارند بارها و بارها در همین میدان‌ها از زبان متولیان امر گفته شده است. در اکثریت زمان حضور در میدانی، تمام سعی خود را می‌کنند بچه‌ها را مسرگرم کنند، هر چند که بچه‌ها به دلیل نشاط و شوری که این شب‌ها میدانی دارد، سر از پای نمی‌شاسند تا در جمع حاضر شوند. اما به هر حال تدابیر مادرانه گسترده است. از فلاسک آب گرفته تا وسیله بازی و خوراکی و زیراندازی که خستگی خود را رفع کنند.



در گوشه گوشه میدان تا چشم کار می‌کند، مادران و بچه‌ها حضور دارند. گاهی فکر می‌کنم اگر همین الان خدایی نکرده یک موشک... چند بچه... نه خدا نکند... خدا حافظ و نگهدار تک تک آنها باشد که هر کدام آینده این سرزمین هستند. بعضی‌ها پرچم در دست دارند. بعضی‌ها پرچمشان از خودشان بزرگ‌تر است. اکثر کالسکه‌ها مزین به پرچم کوچک ایران است. خیلی از دختران یا سرپند پرچم ایران دارند یا دور موج خود پرچم هستند. بین پسر بچه‌های کوچک، کسانی را می‌بینم که لباس نیروی انتظامی بر تن دارند. بارها شاهد بودم که با همسالان خود ادای بزرگ‌ترها را به خصوص مأموران امنیت درمی‌آورند. اسلحه قلایی به دست، مثلاً درصدد حفظ امنیت مردم هستند. کسی چه می‌داند، شاید همین علاقه نقطه شروعی باشد و فردا روز که من و شما عصب به دست شدیم، همین پسر بچه یک جوان و مأمور امنیتی است که جان بر کف از امنیت من و سرزمینش تمام قد دفاع می‌کند.

لا‌به‌لای جمعیت پر است از دختر بچه‌هایی که یک صندلی یا میز ساده گذاشتند و صورت همسالان خود را به رنگ پرچم سرخ و سفید و سبز ایرانیان رنگ آمیزی می‌کنند. لحظه شماری می‌کنند کسی از راه برسد

تا رنگ‌های خود را خرج صورت و دستشان کنند، با اینکه بزرگ‌ترها مشت گره کرده خود را در اختیارشان بگذارند تا روی آن رنگ آمیزی پرچم انجام دهند. گوشه‌های دیگر از میدان دیدنی‌تر است وقتی متوجه شویم که هر شب زیر آسمان پایتخت، در یکی از مناطق تهران و میدانی اصلی و معروف و قدیمی، معلم‌ها و دانش‌آموزان دیدار تازه می‌کنند و حتی برخی معلمان ساعاتی را زیر فریادهای «هرگ بر اسرائیل» و «هرگ بر امریکا» به رفع اشکال برای دانش‌آموزان خود می‌گذرانند.

گوشه دیگر میدان تا چشم کار می‌کند، کارهای فرهنگی نوجوانان به چشم می‌خورد. کار از غرفه دیگر گذشته است. بچه‌ها به همراه والدین خود به صورت خودجوش لایه‌لای جمعیت این کار را انجام می‌دهند. یکی دست‌نوشته و شعاری را که با دست نوشته، به همراه اجیل پخش می‌کند، یکی در حال نقاشی کشیدن است. دیگری بساط کوچکی پهن کرده و شمع‌های دست‌ساز مزین به عکس رهبر معظم انقلاب را برای فروش گذاشته است. جمعی از کودکان که ظاهراً هفت - هشت ساله هستند، در حال باسپیل دادن به بقیه هستند. خلاصه هر کس به طریقی مشغول است. لا‌به‌لای جمعیت که راه می‌روی، از شور و حالشان انرژی می‌گیری و به معنای متوجه خواهی شد این انرژی زنان است که میدان را نگه داشته است.

با خودم فکر می‌کنم انگار ستون‌های این میدانی همین مادران و کودکان هستند. اصلاً اگر اینها نباشند، این تجمعات رنگ و بویی ندارد. در روزهای جنگ، وقتی بمب‌ها می‌آیند و مردان بیشتر مستقیم درگیر آن می‌شوند، زنان می‌مانند و زندگی، آنها کمتر در اخبارند و کمتر روی جلد روزنامه‌ها، اما اگر نباشند، همه چیز فرو می‌ریزد.

وقتی همه چیز به هم ریخته، این زنان هستند که با کمترین امکانات، غذا درست می‌کنند، لباس‌ها را تمیز نگه می‌دارند، خانه را مرتب و قابل زندگی نگه می‌دارند و اصلاً زندگی را می‌چرخانند. پدرها ممکن است اعصابشان خرد باشد، اما مادرها با یک آغوش، با یک لالایی، با یک قصه، ترس را از جان کودکان بیرون می‌کنند. آنها سپر عاطفی خانواده‌اند. این زنانند که از حال همسایه باخبر می‌شوند، برای بیماران غذا می‌برند، بچه‌های همسایه را نگهداری می‌کنند، فامیل را دور هم جمع می‌کنند. وقتی همه نامیدند، این زنانند که می‌گویند: «تا زنده‌ایم، زندگی می‌کنیم.» آنها چراغ امید را در تاریک‌ترین شب‌ها روشن نگه می‌دارند.

یک زن در بحران همزمان مادر، همسر، خواهر، دختر و گاهی حتی نان‌آور است. چندشغله است و در این روزهای جنگی حتی معلم است. خودش هم خسته و ترسیده باشد، اما به راستی چرا زنان در بحران قوی‌تر هستند؟ زنان از کودکی تمرین مسأری می‌کنند و در همین میدانی محکم بودن و ستون ماندن را یاد می‌گیرند. آنها یاد می‌گیرند مادری، یعنی همیشه در حال آماده‌باش بودن، یعنی کم خوابیدن، یعنی خود را فدای دیگری کردن. این تمرین، زنان را برای بحران آماده کرده است.

زنان بیشتر یاد گرفته‌اند خود را با شرایط وفق دهند. آنها شبکه‌های حمایتی قوی‌تری دارند. با هم حرف می‌زنند، با هم گریه می‌کنند، با هم راه حل پیدا می‌کنند. معمولاً بیشتر خود را موظف می‌دانند که دیگران را نجات دهند و متأسفانه، این قدرت در اخبار کمتر دیده می‌شود. جایزه‌ای به آنها نمی‌دهند. تندیس‌ها برایشان نمی‌سازند، در حالی که نقش آنها بسیار حیاتی است. زنان ایران، در این روزها، دوباره دارند ثابت می‌کنند تاریخ را نه فقط سربازان و سرداران که مادران و زنان هم ساخته‌اند. با دست‌های خالی اما با اراده‌ای پولادین. خدایا، همه مادران و زنان این سرزمین را در پناه خود حفظ کن.

صدای خاموش کودکان میناب، زخمی بر وجدان جهانی



می‌توانند این واقعه را در حافظه تاریخی زنده نگه دارند و از فراموشی آن جلوگیری کنند. یک فیلم سینمایی تأثیرگذار، نمایشی تئاتری تکان دهنده، قطعه‌ای موسیقی که بیانگر سکوت در آلود است، یا شعری که بغض فروخورده را فریاد می‌زند، هر کدام به سهم خود می‌توانند ابعاد پنهان حادثه را آشکار سازند؛ از ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی گرفته تا بار روانی آن بر کودکان و خانواده‌ها، هنر، با زبان احساس و همدلی، قادر است گفتمان عمومی را شکل دهد، مسئولیت‌ها را یادآوری کند و جامعه را به سمت اندیشیدن به راه‌حل‌های فرهنگی و اجتماعی سوق دهد. در واقع، هنر می‌تواند پلی میان آندوه فردی و همبستگی جمعی بزند و با تبدیل تراژدی به اثری قابل تأمل، چراغ راهی برای پیشگیری از تکرار چنین فجایعی در آینده روشن کند. این ظرفیت هنری، در مواجهه با رنج‌های عمیق، نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت فرهنگی است.

تأثیرات روانی حادثه بر کودکان بازمانده، خانواده‌های داغدار و حتی جامعه اطراف، غیرقابل انکار است. ترس، اضطراب، افسردگی و اختلال استرس پس از سانحه، از جمله پیامدهای روانی این گونه حوادث هستند که نیازمند توجه ویژه و تخصصی می‌باشند. کودکان، به‌ویژه، بسیار آسیب‌پذیرند و نیازمند حمایت‌های روانی مداوم برای پردازش تجربیات تلخ خود هستند. اینجاست که نقش رسانه‌ها پررنگ‌تر می‌شود. رسانه‌ها می‌توانند با پریش از انتشار تصاویر دلخراش و جزئیات آزاردهنده، تمرکز بر روایت‌های انسانی بدون هتک حرمت و برجسته‌سازی اقدامات حمایتی و راه‌های خروج از بحران، به روند التیام جامعه کمک کنند. پوشش رسانه‌ای صرفاً خبری، بدون تحلیل عمیق تر ابعاد روانی و اجتماعی، ممکن است به «عادی‌سازی» رنج و بی‌تفاوتی منجر شود. در مقابل، رسانه‌های مسئول می‌توانند با اطلاع‌رسانی صحیح و همدلانه، حس امید و امنیت را در جامعه بازسازی کنند.

اگر چه حادثه «شجره طیبه» که یک نقطه جغرافیایی خاص

گویی آسمان میناب، بر سر «شجره طیبه»، رنگ غم گرفت. کلاسی که باید مأمّن آرزوهای کوچک و بالندگی رویاها می‌شد، ناگهان به سکوت خزید و صدای خنده‌های کودکانه در هیاهوی آندوه گم شد. حادثه‌ای تلخ، نه تنها دیوارهای خشتی این مدرسه را فرو ریخت، بلکه زخمی عمیق بر جان جامعه‌ای گذاشت که هنوز طنین آن، وجدان هر انسان دغدغه‌مندی را در سراسر جهان به درد می‌آورد.

ورای هر عدد و آماری که از حادثه «شجره طیبه» منتشر می‌شود، داستان‌هایی از زندگی‌های کوتاه، اما پر امید نهفته است. کودکانی که قربانی اصلی این حادثه شدند، شاید هیچ‌گاه فرصت نیافتند تا رازهای بزرگ خود را ببینند یا طعم رسیدن به آرزوهای کوچکشان را بچشند. آنها نماینده نسلی هستند که در مناطق کمتر برخوردار، با محدودیت‌های فراوانی دست و پنجه نرم می‌کنند و گاه، فقدان امکانات اولیه، پایان تلخی را برایشان رقم می‌زند. در میان آنبوه نام‌ها و چهره‌هایی که ممکن است در خاطره جمعی کم‌رنگ شوند، کودکان شجره طیبه، نماد کودکانی گمنامند؛ کودکانی که شاید در حاشیه شهرها، دور از نگاه دوربین‌ها و رسانه‌های پایتخت‌نشین، زندگی می‌کردند و حادثه، تنها نقطه اختتامی بود بر فصل نانوشته آرزوهایشان. غفلت از همین گمنامان است که درد را مضاعف می‌کند و پرسشی اساسی را پیش روی ما قرار می‌دهد: آیا نظام حمایتی و نظارتی ما، قادر به دیدن و شنیدن صدای تمام کودکان، به‌ویژه آنان که در سکوت رنج می‌برند، هست؟ حادثه میناب، بیش از هر چیز، نمایانگر شکاف‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی در جامعه است. این حادثه تلخ، تلنگری بود به این واقعیت که کیفیت زندگی و سطح ایمنی، برای همه کودکان ایران یکسان نیست. در حالی که برخی مدارس از بالاترین استانداردهای ایمنی و رفاهی برخوردارند، مدارس مسکین مانند «شجره طیبه»، در دورافتاده‌ترین نقاط کشور، همچنان با حداقل امکانات دست و پنجه نرم می‌کنند. این نابرابری، نه تنها در زیرساخت‌های فیزیکی، بلکه در دسترسی به آموزش باکیفیت، خدمات بهداشتی و حمایتی نیز مشهود است. مسئولیت‌پذیری اجتماعی حکم می‌کند که دیگر نتوان از کنار این شکاف‌ها به سادگی عبور کرد. حادثه میناب، نباید به یک خبر زودگذر تبدیل شود، بلکه باید بهانه‌ای برای بازنگری جدی در سیاست‌گذاری‌ها و تخصیص منابع باشد. آیا زمان آن نرسیده که نهادهای مسئول، به‌جای واکنش به تراژدی‌ها، در پی تدوین سازوکارهای پیشگیرانه و ارزیابی مستمر ایمنی مدارس، به‌ویژه در مناطق کمتر برخوردار باشند؟ سرمایه‌گذاری بر جان و روان کودکان، نه یک هزینه، بلکه حیاتی‌ترین سرمایه‌گذاری برای آینده هر جامعه است. ورای رنج‌های انسانی و شکاف‌های اجتماعی، جودانی چون «شجره طیبه»، زخمی عمیق بر پیکر فرهنگ و هنر جامعه نیز بر جای می‌گذارد. سینما، تئاتر، موسیقی و ادبیات، به عنوان آینه‌های تمام‌نمای جامعه، در چنین بزنگاه‌هایی وظیفه‌ای بس خطیرتر می‌یابند. آنها نه تنها می‌توانند بازتاب‌دهنده آندوه و همدردی جامعه با قربانیان باشند، بلکه با خلق آثار ماندگار،

واگویی ناصر سهرابی

چراغ راهی برای آینده‌ای روشن‌تر.